



فرانمود[توضیح] این یادداشت، فشرده‌ای بود از نوشتاری با عنوان «نوفدی و اجماع ساختگی، اطاعت مهندسی‌شده: سرکوب دیجیتال و بحران مخالفت در اپوزیسیون برونمرزی». اصل نوشتار به زبان انگلیسی و از طریق این آدرس در دسترس است: [<https://tinyurl.com/ssp925>]. رونوشت و برگردان فارسی آن نیز بهزودی منتشر و پیوند مربوطه در زیر متن اصلی افزوده خواهد شد.

گروه نوفدی شاخهای از اندیشکده امنیتی آمریکایی-اسرائیلی FDD که همه اعضایش در گذشته هوادار رژیم فاشیست اسلامی بوده و با آن همکاری داشته و از کنارش تعدیه کرده بودند و امروز به ساده‌بازان، به‌عنوان اپوزیسیون ایرانی در تبعید معرفی شده است، اکنون خود را میهن دوست، دموکراتیک و نماینده ملت معرفی میکند. ولی در زیر این لیبرالیسم نمایشی، یک پروژه، یک رژیم گفتمانی به‌دقت کنترل‌شده پنهان است: کسانی که برنامه و پروژه نوفدی را به چالش میکشند، طرحهای انتقال قدرت پس از فروپاشی رژیم اسلامی، با پاسخ منطقی مواجه نمیشوند، بلکه با تهمت، حذف دیجیتال، و بدنامسازی پاسخ میگیرند. در این ساختار، نقد به یک خطر بدل شده است. مساله، تفاوت ایدئولوژیک نیست؛ مساله، جرم‌انگاری پرسشگری و نقد است. نقد به خیانت تعبیر میشود؛ مخالفت به نفوذ تعبیر میشود. منطق سیاسی حاکم، منطق ضداطلاعاتی است نه استدلالی. هرگونه ابراز تردید از طریق لنز امنیتی بررسی میشود: «چه کسی تو را فرستاده؟»، «چرا الان؟»، «آیا با رژیم هستی؟» این تاکتیکها، که در ظاهر و لفافهای از ناسیونالیسم و نمادگرایی پادشاهی خواهی پیچیده شده‌اند، ساختاری نرم از سانسور را میسازند. اعتماد، دیگر بر پایه استدلال یا شواهد بنا نمیشود، بلکه بر اساس نزدیکی به چهره‌های تأییدشده شکل میگیرد.

ماجرای تنها به آزار اینترنتی بیساختار محدود نیست؛ با یک نظام سرکوب دیجیتال روبرو هستیم که حول محور تقویت، هدفگیری، و حذف ساخته شده است. کسانی که از متن مجاز خارج میشوند، مورد گزارش دسته‌جمعی، حملات هدفمند، و سرکوب الگوریتمی قرار میگیرند. فضای دیجیتال اپوزیسیون دیگر تحمل انحراف ندارد؛ آن را تنبیه میکند. آنچه شکل میگیرد، نه یک فضای عمومی بلکه سلسله‌مراتبی از وفاداری پلتفرمی است. این وفاداری صرفاً ایدئولوژیک نیست، بلکه نمایشی است معیار آن، دیده‌شدن است نه اندیشه، تکرار است نه تحلیل.

بازیگران این میدان از حسابهای ناشناس تازه‌تأسیس تا چهره‌های شناخته‌شده در میان فعالان و تحلیلگران گسترده‌اند. پروفایلها اغلب قفلاند، با اسامی برگرفته از نمادهای شاهنشاهی و پادشاهی پهلوی. آنها از زیباییشناسی ملیگرایانه برای مصنوعسازی خود از نقد بهره میبرند. ظهور ناگهانی، پیامهای هماهنگ، و رفتار جمعی همزمانشان نشان میدهد که با بسیج طبیعی طرف نیستیم، بلکه با یک ساختار هماهنگ و احتمالاً سفارشداده‌شده مواجهیم. این کاربرها به صورت موجهی ظاهر میشوند، با الگوهای خاص در نامگذاری، تمرکز بر آزمونهای وفاداری، و تکرار شعارهای از پیش تعیین‌شده. پژوهشهای تحلیلی مانند گزارشهای گرافیکا نشان میدهد که این ساختارها شباهت زیادی با کمپینهای سازمانیافته اطلاعات نادرست دارند.

در برخی موارد، مداخلات بیدرتک پس از انتشار محتوا آغاز میشود. حتی پیش از آنکه پستی انتقادی علیه نوفدی یا چهره‌های نزدیک به آن خوانده شود، با موجی از واکنش‌های تند مواجه میشود، نشانهای از نظارت پیشینی یا واکنش‌های مهندسی شده است، بویژه آنکه سرعت واکنش‌ها بیش از حد بالاست. نیز مشکل دیگر در گمنامی نیست؛ در شبیهسازی است. آنچه مبینیم، بازتولید اراده‌های ملینماییده است که از هزاران هویت ساختگی شکل گرفته، حسابهایی که از نقد مصوناند، ولی در توهین آزاد. این بدنهای دیجیتال چون واسطه‌هایی عمل میکنند که توهم اجماع را بازتاب میدهند. هدف، مشارکت نیست؛ کنترل فضا است. آواتارهایی با نشان شیر و خورشید، تاج پهلوی، و شعار «جاوید شاه»، جایگزین امکان نقد و گفتگو شده‌اند، نمادهایی که سازندگان واقعی آنها، کنشگران سیاسی بودند که در ۴۶ سال گذشته با رژیم جنگیده‌اند، و امروز صرفاً به‌دلیل نقد نوفدی، بیگانه شمرده میشوند. این کاربرها معمولاً یکدیگر را بازنشر میکنند، چهره‌های شاخص نوفدی را تک میکنند، و پاسخها را مینندند تا توافقی مصنوعی را شبیهسازی کنند.

شبیهسازی در اینجا نقش سپر ایفا میکند. از طریق تقویت مصنوعی، نقد و مخالفت خفه میشود، نه رد. وقتی اجماع از طریق تکرار و ارباب ساخته میشود، آستانه اندیشه‌ی بدیل فرو میریزد. همانگونه که بودریار میگفت، «شبیهسازی حقیقت را پنهان نمیکند؛ آن را جایگزین میکند.» در اینجا، لشکر دیجیتال مشروعیت اپوزیسیون را حفظ نمیکند؛ آن را بازی میکند.

گفتگو با شعار جایگزین شده است: «نقد نوفدی یعنی حمله به شاهزاده»، «اگر او اعتماد دارد، ما نیز باید داشته باشیم». این عبارات متاخر از تفکر گله‌ای، استدلال نیستند، بلکه ابزار فریب و سپر گفتمانیاند. آنها با تکرارشان، نقد و پرسشگری را متوقف میکنند. پرسشگران مشکوک، تفرقه‌افکن، یا خائن معرفی میشوند. شعارها همچون رمز عبور اجتماعی عمل میکنند: وفاداران را از منحرفان جدا میکنند. این جایگزینی تحلیل با تکرار، تداوم منطق تبلیغاتی دولنگراست: عبارت جای حقیقت را میگیرد. شعارهایی که نه از حافظه‌ی تاریخی، بلکه از مهندسی دیجیتال برخاسته‌اند، خود نشانه‌ی افولاند. زبان سیاسی به سیگنال الگوریتمی تقلیل یافته. این تقلیل، شکل تازه‌ای از اقتدارگرایی نرم را ممکن میسازد؛ اقتداری که نه از راه حذف، بلکه از طریق اشباع عمل میکند. نیازی به سانسور نیست، وقتی که میتوان مخالف را در میان تشویقها غرق کرد.

نقد دیگر وارد بحث نمیشود؛ مورد شناسایی قرار میگیرد. کاربران پرسشگر با بررسی سابقه، برچسب نفوذی، یا اتهام تفرقه‌افکنی روبرو میشوند. پلیسیسازی دیجیتال متمرکز نیست؛ شبکه‌های از نگاهبانان خودخوانده آن را سولین میدهد. نتیجه، ترسی درونی از سخن گفتن است؛ خودسانسوری تبدیل به عادت میشود. این فرهنگ ارباب، اقتصاد عاطفی سکوت میسازد. همچون مفهوم دولتمندی فوکو، این مکانیسمهای کنترل، ابزارهای بیرونی نیستند، بلکه عاداتی درون‌شده‌ی انقیاد و تبعیتانند.

آنچه خطر را مضاعف میکند، زیبایشناسی اصالت است. این کاربرهاریات نیستند. به فارسی مینویسند، نمادهای فرهنگی را احضار میکنند، و از لحن خیابانی بهره میگیرند. ولی محتوایشان یکدست است. هر جا تنوعی هست، تاکتیکی است، نه فکری. تنوع ظاهری، لایه‌ی دیگری از شبیهسازی است. حتی افراد با نیت صادق، در این موج جذب شده، همان شعارها را تکرار میکنند، از همان پرسشها پرهیز میکنند، و همان چهره‌ها را تگ میکنند. ساده‌لوحی، در این معنا، به ابزار انتقال بدل میشود.

نمیتوان فرض کرد که همهی شرکتکنندگان عوامل آگاهاند. بسیاری صرفاً واکنشگرند، یا در پی تعلقاند. ولی این واقعیت، ساختاری را که آنها را فعال میکند بیتقصیر نمیسازد. برای راهاندازی یک کمپین، نیازی نیست همه تحلیلگر باشند؛ تنها کافیست سازوکار آن، تقلید را خودکار کند. شبکه‌های اجتماعی با متریکها، امتیازدهیها، و الگوریتمهای ویرال، این خودبسیجی را تسهیل میکنند.

لشکر را باید گرسنه گذاشت، نه تغذیه. تعامل، پاداش دیده‌شدن است. مسدود کردن و بیتوجهی، به تاکتیکهای مقاومت بدل میشوند. ولی در مقابل اطلاعات نادرست حسابشده که در لباس نقد ظاهر میشود، واکنش متفاوتی لازم است. این بازیگران باید علنی و دقیق افشا شوند. هدف، متقاعد کردن نیست، بلکه خنثیکردن نمایش آنهاست. تمایز میان نویز و شبیهسازی، کلید مقاومت مؤثر است. همانگونه که فیلیپس توضیح میدهد، «ترونها به دنبال بحث نیستند، بلکه قصد بیثباتسازی دارند.» در برابر منتقدان فریبکاری که با تحریف استدلال، نقد را شبیهسازی میکنند، رویارویی باید دقیق و عمومی باشد. هدف، آموزش مخاطب است، نه مناظره با عامل.

واکنشها باید راهبردی باشند، نه نمایشی. دفاع از حقیقت در زمینی که فاسد شده، الزامی نیست. ولی این نباید بهانه‌ی عقبنشینی شود. سکوت، نباید بهای حاکمیت فکری باشد. آنچه باید ساخته شود، اکوسیستم گفتمانی موازیست اکوسیستمی بر پایه‌ی نقد، پاسخگویی، و وضوح مفهومی. پرهیز از لشکر کافی نیست؛ باید سازوکاری که آن را تغذیه میکند افشا شود.

آنچه حذف شده، فقط آزادی سخن نیست، بلکه امکان اندیشیدن و نقد بدون نظارت است. حاکمیت فکری، در جایی که نقد جرمانگار میشود، وجود ندارد. اگر اپوزیسیون، ساختارهای پارانوئای رژیم را بازتولید کند، مشروعیت اخلاقیاش فرو میریزد. بازگرداندن اولویت اندیشه بر نمایش، تجمل نیست؛ وظیفه‌ی سیاسی است. در این زمینه، حاکمیت به معنای حکومت نیست، بلکه به معنای استقلال مفهومی است، حق پرسشگری، نقد، و نافرمانی. نبرد تنها برای تغییر رژیم نیست، بلکه برای کنترل روایت است. بدون بازپسگیری فضای فکری، هرگونه گذار، صرفاً بازتولید اقتدار به شکلی دیگر خواهد بود.

بار اثبات، بر دوش منتقد نیست تا وفاداری خود را اثبات کند؛ این جنبش است که باید صداقت خود را ثابت کند. اگر سیاست قرار است عرصه‌ی نزاع باقی بماند، نه نمایش، پس مخالفت باید به‌مثابه منبع تلقی شود، نه تهدید. در غیر این صورت، اپوزیسیون تبعیدی بدل به همان چیزی میشود که مدعی مخالفت با آن است: نمایشی از وحدت که پوششیست بر انسداد اندیشه.

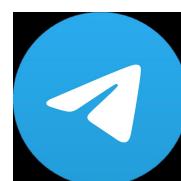
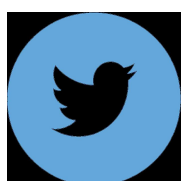
بامید بیداری و بیاد ندادن میهن.

شاپور سورنپهلاو

روز اردیبهشت از ماه شهریور سال ۳۷۶۳ بهدینی

۲۸ شهریورماه ۲۵۸۴ شاهنشاهی

۱۹ سپتامبر ماه ۲۰۲۵ ترسایی



#419ab3

□